

تهدیدها و بن بست سیاست خارجی جمهوری اسلامی

تقی روزبه

در پی قرارگرفتن رژیم جمهوری اسلامی ایران در میان حلقه های سه گانه کشورهای "محورشر" توسط دولت بوش و تقویت احتمال تهاجم دولت آمریکا به سمت یکی از این حلقه های سه گانه یعنی کشور عراق که از قضا درکناره غربی کشورما قرار دارد، حلقه محاصره نظامی ایران باتوجه به فتح افغانستان در کنار شرقی کشور و با درنظر گرفتن حضور یا نفوذ آمریکا در نقاط دیگری از کشورهای اطراف ایران، تقریباً کامل می شود. بدیهی است که درچنین شرایطی وجود یا عدم وجود یک سیاست خارجی پویا و پرتحرک، درجهت فرورفتن به قعر باتلاق و یا خروج از آن، اهمیت زیادی پیدامی کند. نوشته حاضر سیاست خارجی رژیم جمهوری اسلامی را سترون و قفل شده ارزیابی می کند که به تبع تشدید بحران عمومی آن، روز بروز از قدرت مانور و تحرک آن کاسته شده و به سوی اعماق باتلاق روان است.

سیاست خارجی درعین داشتن استقلال نسبی و میدان مانورمعین، در تحلیل نهائی ادامه و بازتاب سیاست های داخلی است. از این رو میدان مانور بین این دو، هرچه که روند روی دادها و تحولات به نقطه تعیین کننده نزدیک می شود، تنگ تر و باریک تر می شود.

چرا قدرت مانور رژیم درعرصه سیاست خارجی روزبروز محدودتر شده و به نقطه صفر میل می کند؟

قبل از هرچیز باید به وجود دوعامل مهم و تأثیرگذار، یعنی جهت گیری بحران و تحولات داخل کشور و نیز سیاست دولت آمریکا در مورد ایران باتوجه به نقش این دولت درمعادلات جهانی، اشاره کرد: شکست اصلاح طلبی یکی از مهم ترین مشخصه های کنونی اوضاع سیاسی را تشکیل می دهد و این بدان معناست که نمی توان درشرایط کنونی هیچ مسأله مهمی اعم از سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را بدون درنظرگرفتن این فاکتور مهم مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. درمورد سیاست خارجی نیز این مسأله مصداق داشته و تنها درپرتو آن قابل تجزیه و تحلیل است:

براین اساس باید گفت که اولاً سیاست دولت خاتمی مبنی بر تنش زدائی و برقراری مناسبات عادی با سایرکشورها، علی رغم برخی پیش رفت های محدود و سطحی درچندسال گذشته، اما درمجموع ناکام مانده و نتوانسته است به هدف های خود برسد. برعکس می توان گفت که متناظر با روندهای تحول داخلی، یعنی روند بازگشت به نقطه صفر و لاجرم شکست اصلاح طلبی، مشابه همین روند در عرصه سیاست خارجی نیز مشهود است. از این رو شاهد بروزنشانه هایی حاکی از گرایش سیرنزولی سیاست گشایش به بیرون و بروز تنش هایی در سطح مناسبات بین المللی رژیم ایران باجهان خارج و به ویژه با کشورهای اروپائی و درجا زدن آن هستیم. و این البته یعنی بروزنشانه هایی از خطر به باد رفتن دستاوردهایی که اصلاح طلبان هم واره درمورد آن ها به خود بالیده اند.

به عنوان مثال تلاش های دولت ایران درمورد ارتقاء سطح مناسبات اقتصادی و سیاسی با اتحادیه اروپا، با

پیش‌شرط‌های جدید و بی‌سابقه‌ای که این اتحادیه در برابر رژیم ایران گذاشته، با موانع تازه و جدی مواجه شده است. سطح مناسبات سیاسی و اقتصادی با روسیه شکننده بوده و حتی تغییر مواضع روسیه در منطقه دریای خزر علیه سیاست‌های ایران از دیدناظران بین‌المللی پنهان نیست. رابطه با چین هرگز نتوانسته است به عنوان تکیه‌گاه مؤثری پاسخ‌گوی نیازهای ایران باشد. سیاست این هردو کشور، در شرایط کنونی توازن قوای جهانی، خواهی نخواهی تحت تأثیر فشارهای دولت آمریکا بوده و نهایتاً خود را به درجاتی با آن هم آهنگ می‌سازند. تحریم اخیر چندین شرکت روسی و چینی در رابطه با مناسبات اقتصادی‌شان با ایران هشدار بود بر جدی بودن این تهدید آمریکا که مناسبات اقتصادی فی‌مابین خود با سایر کشورها را مشروط به چگونگی رابطه این دولت‌ها با کشورهای بی‌طرفی که محور شرع نامیده شده‌اند، خواهد کرد. در شرایط کنونی حتی بکارگیری سیاست‌هایی چون هم‌کاری رژیم ایران با آمریکا در جنگ علیه طالبان و تشکیل دولت افغانستان و حمایت از این دولت، اخراج گلبدین حکمتیار و یادست‌گیری و تحویل عوامل القاعده و نظایر آن‌ها، نتوانسته است رضایت دولت آمریکا را جلب کرده و هیچ سود و امتیازی برای دولت ایران به وجود بیاورد. و هیچ دلیلی هم وجود ندارد که بکارگیری این سیاست از سوی دولت ایران در مورد عراق-که چندان هم غیرمحمول نیست- نتیجه بخش باشد. در کل حضور آمریکا در منطقه ماوراء مرزهای غربی ایران، بی‌تردید زمینه‌های مساعد و امکانات نیرومند تازه‌ای را برای مداخله در اوضاع داخل کشور ایران، در اختیار این کشور قرار می‌دهد.

همان‌گونه که اشاره شد، بازتاب سمت‌گیری تحولات داخل کشور در مناسبات بین‌المللی، منجر به روند نزولی دست‌آوردهای اصلاح‌طلبان در سیاست خارجی گردیده است. در این جا لازم است نگاهی فشرده بر دلایل این سیر نزولی بیافکنیم:

نخست آن‌که علی‌رغم وجود اختلاف در بین جناح‌های حکومتی در باره سیاست خارجی، اما هم‌واره این سیاست و حتی‌گزینه‌ش کارگزاران عمده آن تحت نظارت خامنه‌ای و جناح حاکم قرار داشته و قانونی بودن این مداخله‌ها نیز همیشه مورد تأیید شخص خاتمی بوده است و ثانیاً جناح حاکم به اعمال سیاست خود از کانال دولت بسنده نکرده و به موازات آن، دستگاه دیپلماسی خاص خود را بوجود آورده است. نمایندگان جناح‌ها یعنی هم‌خامنه‌ای و هم‌رفسنجانی و هم‌دولت خاتمی در تصمیم‌گیری‌های مهم حضور داشته و حتی در مواردی چون سرمایه‌گذاری خارجی و بستن قراردادهای مهم از سوی کشورهای اروپائی، غالباً توافق و اجماع این جناح‌ها شرط پاراف کردن این‌گونه قراردادها به شمار آمده‌اند. علاوه بر این آنان از دیرباز در موارد ضروری، بدون هم‌آهنگ کردن با جناح‌های رقیب، دستگاه دیپلماسی مستقل خود را و البته عموماً به‌طور غیررسمی و پنهان به کار گرفته‌اند. از ماجرای مک‌فارلین تا ملاقات نمایندگان رفسنجانی در قبرس با برخی مقامات آمریکائی و یا تأسیس دفتر رهبری در منطقه امارات عربی تا گسیل کردن فرزند رفسنجانی به ملاقات باصدام و ... جملگی حکایت‌گر همین داستان چندگانگی در سیاست خارجی است.

و ثالثاً علی‌رغم چندگانگی فوق، در عرصه سیاست خارجی اصلاح‌طلبان و به‌ویژه شخص خاتمی بیش از هر عرصه دیگری سعی بر پوشاندن اختلاف‌ها و نشان دادن سیمای یک پارچه در انظار بین‌المللی داشته‌اند. و این اصرار خاتمی باعث شده است که وی بیش از پیش از سیاست‌های وعده داده شده خود دور شده و صرفاً تبدیل به سخن‌گوی فصل‌مشترک‌ها و عملاً جناح حاکم بشود. از این رو باید گفت که رفته رفته اصلاح‌طلبان و شخص خاتمی در عرصه بین‌المللی حتی بیش از عرصه داخلی به صورت سپر حفاظتی جناح حاکم و سیاست‌های ضدانسانی این نظام عمل کرده

است. مسکوت ماندن ماجرای جنایت میکونوس و یا عدم صدور قطع نامه محکومیت دولت ایران در مورد عدم رعایت حقوق بشر، توسط سازمان ملل متحد در سال گذشته، از جمله نمونه های تییپیک عمل کرد خارجی اصلاح طلبان است. بنابراین می توان گفت که نقش اصلاح طلبان در عرصه جهانی از همان اول حتی آن دست آوردهای اولیه در عرصه داخلی- چون تضعیف سانسور و افشاگری مطبوعات داخل کشور- را نیز به هم راه نداشت. رابعاً وقتی در پی تشدید مخاطرات ناشی از تهدید آمریکا، اصلاح طلبان -به ویژه نمایندگان مجلس- تلاش کردند که از مرحله گفتار درمانی فراتر رفته و تحت عنوان سیاست بازدارندگی، باب نوعی دیالوگ و گفتگو با دولت آمریکا را باهدف دفع خطر بگشایند، در پی اولتیماتوم خامنه ای و تهدید قوه قضائیه نسبت به برپا کردن دادگاه ویژه، خاتمی بر روی صحنه ظاهر شده و با محکوم کردن تلاش های یاران خود، رهبری را طبق قانون اساسی، تصمیم گیر نهائی حوزه سیاست خارجی دانست و خواهان پایان دادن به هرگونه تلاش برای گشودن باب رابطه با آمریکا شد. و در نتیجه همه این ها، آن تلاش های اندکی هم که رنگ و بویی از سیاست اصلاح طلبان در عرصه سیاست خارجی داشت، زایل گردید.

پس می توان شباهت تدریجی گفتمان دولت خاتمی با گفتمان جناح حاکم را که خود انعکاسی از کل روند عقب نشینی اصلاح طلبان در برابر تمامیت خواهان است، در کنار فشارهای آمریکا، دو مهم ترین علت چرخش اخیر سیاست اتحادیه اروپا به شمار آورد. معنای این چرخش آن است که رژیم جمهوری اسلامی، بزرگ ترین تکیه گاه خارجی خود در برابر آمریکا را از این پس لرزان و لغزنده خواهد یافت. و همین مسأله بر میزان آسیب پذیری رژیم جمهوری اسلامی در برابر فشارهای بین المللی افزوده است که خود می تواند دارای عواقب مهمی باشد.

هم چنین سمت گیری روندهای داخل کشور به زیان اصلاح طلبان و در خلاف جهت مورد نظر اتحادیه اروپا، باین معناست که اروپائی ها، سیاست حمایت یک جانبه خود از دولت خاتمی را که باهدف تقویت مواضع وی در برابر رقیبانش به عمل آوردند، شکست خورده و بی ثمر یافته و خود را ناچار می بینند که هم آهنگی بیش تری بین سیاست های خود با سیاست های دولت آمریکا در مورد ایران به وجود بیاورند. به عنوان مثال آن ها شاهدند که با حمایت از عدم صدور قطع نامه محکومیت رژیم جمهوری اسلامی به دلیل نقض حقوق بشر، نه فقط دامنه نقض حقوق بشر در ایران کاهش نیافته بلکه برعکس شتاب بیش تری یافته است.

فرصت یا تهدید؟ کدامیک؟

در سپهر سیاست همه چیز آن گونه که بیان می شود پیش نمی رود. از این رو گاه استناد صرف به اظهارات ظاهری می تواند گم راه کننده باشد. این نظر که کلام در شکل بی واسطه اش وسیله بیان نیت است، در منطق ماکیاولیستی جمهوری اسلامی و علی الخصوص در نزد جناح حاکم، اصلاً کاربرد ندارد و درست برعکس برای پوشاندن نیت واقعی بکار گرفته می شود. مصادره به اصطلاح گفتمان اصلاح طلبی توسط جناح حاکم یکی از آن هاست. حمایت بی سابقه اخیر خامنه ای از خاتمی در حرف و تشدید فشار به وی و حامیان اصلاح طلبش در عمل، نمونه برجسته دیگری از همین پدیده است.

در ارزیابی از شرایط بین المللی، اصلاح طلبان وضعیت موجود را مخاطره آمیز یافته و با جدی تلقی کردن تهدیدهای دولت آمریکا، ضرورت اتخاذ سیاست بازدارندگی فعال را مطرح کرده اند و حال آن که جناح حاکم علی رغم صحنه نهادن ظاهری به این نوع خطرات و طرح لزوم وفاق ملی، در مغایرت ۱۸۰ درجه با آن، در عمل تهدیدات فوق را هم "فرصت" و هم "دلیل" مناسبی برای شتاب بخشیدن به اقدامات معطوف به استقرار حکومت اسلامی به جای جمهوری اسلامی به شمار آورده است. "فرصت"، به خاطر میدان مناسب پیش روی که تسلیم و عقب نشینی هرچه بیش تر دولت

خاتمی، به بهانه اولویت منافع ملی در برابر تهدیدات خارجی، فراهم ساخته است، و "دلیل"، به خاطر ضرورت حذف دوگانگی دستگاه حکومتی و ایجاد یک‌دستی درهرم فوقانی حکومت، در شرایط مخاطره آمیزی که کیان کشور و نظام را تهدید می‌کند. گرچه با طرح شعار جنگ برکت است، طعم شیرین تثبیت نظام حاکم درجنگ طولانی باعراق هم چنان درزیر دندان های جناح حاکم مانده است، اما فاکتورهای عمده تشکیل دهنده شرایط کنونی به گونه ای کاملاً متفاوت با آن زمان است: نه آمریکا دولت عراق است و نه مواجهه مردم با جنگ و رژیم اسلامی مشابه دوره جنگ است و نه حتی ساختارحکومت از انسجام گذشته برخورداراست. اما نکته مهم در تحلیل جناح حاکم آنست که این جناح برخلاف ادعای خود، تهدید را بیش از آن که از خارج بداند، از داخل و ناشی از روی کرد مردم و سمت و سوی تحولاتی می‌داند که در اعماق جامعه درحال غلیان است. و براین پندار است که با قبضه کامل قدرت از یک سو و پی‌گیری دیپلماسی پنهان و مبتنی بر امتیازدهی ازسوی دیگر خواهد توانست دفع خطر نماید. بنابراین برای او دفع خطر داخلی مقدم بر دفع خطر خارجی قرار دارد.

با این همه باید گفت که-صرف نظر از نقش عامل جنبش رو به گسترش داخل که خارج از بحث این موضوع است- در دنیای کنونی که الزامات بازتقسیم منابع و بازارهای مصرف جهانی به سود موج نوین جهانی شدن سرمایه داری، با چربش توازن قوا به سود قطب آمریکا درتحلیل نهائی مضمون و جوهر واقعی تهدید را تشکیل می‌دهد، سنگر گرفتن در شکاف های بین المللی آن هم درشرایطی که دولت جمهوری اسلامی به عنوان یکی از دولت -ملت های شاخص و ناهم‌ساز با منافع جهانی دولت آمریکا، آماج تهدیدات این دولت قرار گرفته است، و کشورهای اروپا و محورهای دیگر نیز وحدت منافعشان با دولت آمریکا بر اختلاف منافعشان می‌چرید، کارآمدی خود را از دست داده است. و همین پدیده رژیم جمهوری اسلامی را درمقابل دو گزینه مهم یعنی یا تن دادن به تغییرات مهمی درسیاست‌های داخلی و خارجی و یا از دست دادن دست‌آوردهای کنونی و شاهد افزوده شدن بر تنش بین خود و کشورهای غربی قرار داده است. گرچه رژیم جمهوری اسلامی و به ویژه اصلاح طلبان سعی خواهند کرد با انجام برخی مانورها و انعطاف‌هایی از دامنه فشار برخورد بکاهند، اما قرائن و شواهدی مبنی برامکان تغییر اولویت بندی جناح حاکم و نوشیدن جام‌زهر دیگری درافق سیاست کنونی دیده نمی‌شود. درهرحال این مسأله به سرنوشت منازعه‌های جناحی رژیم گره خورده است.

واقعیت آنست که صرف‌نظر از مانورهای کم دامنه، رژیم نابهنگام جمهوری اسلامی نه ظرفیت انطباق با تحولات نوین را دارد، و نه آن قلاب‌ها و چنگک‌های دنیای دوقطبی را که برای ادامه حیات این گونه دولت‌ها فضای امنی می‌آفرید و نه به‌طریق اولی قادر است که با تکیه برنیروهای مردمی و یک سیاست مترقی و مبتنی بر موازین حقوق بشر و بهره‌گیری از شکاف های بین‌المللی، در پیوند با یک جبهه مترقی بین‌المللی به حیات و شکوفائی خویش ادامه دهد. امروزه این واقعیتی عیان است که جمهوری اسلامی باتوجه به تهی شدن از درون و فقدان ظرفیت اصلاح‌پذیری از یک‌سو و تحولات بین‌المللی از سوی دیگر، در مسیر شتابناک از دست دادن تمامی امکانات و سازوکارهای بقاء خویش قرارگرفته است. شرایط عمومی ژئوپلیتیک و زیست محیطی این نظام اکنون سخت درحال بهم خوردن است. و طبیعی است که درچنین شرایطی تعادل ناپایدار و بالقوه شکننده کنونی عمرش پایان یافته و بنابه یک اصل تخطی ناپذیر، زمان ظهور گونه جدیدی به جای گونه درحال انقراض فرا رسیده است.

آیا طرح شعار عادی سازی مناسبات با دولت آمریکا، در شرایط کنونی کارساز است؟

درچنین حالتی -که توصیفش درسطور بالا آمد- مسأله اصلی فی‌المثل طرح موضوع عادی سازی رابطه بین

دولت ایران و آمریکا نیست. چرا که اصلاً حاوی پاسخ به نیازهای وضعیت کنونی نیست. بحث برسر آن نیست که رابطه عادی داشتن خوب است و یا بد. بی تردید هرکشوری در این جهان با هر سیاست و سمت گیری که داشته باشد، ناگزیر است حتی با دشمنان خود رابطه داشته باشد. انکار این ضرورت فقط از عهده یک نظام فقیه سالار بر می آید. مسأله این است که چرا اولاً جمهوری اسلامی به عنوان استثنائی بر این قاعده عمومی، در طی بیست و چهار سال حکومت خود قادر نبوده و هم چنان قادر نیست چنین روابطی را برقرار سازد و ثانیاً چرا حتی اگر چون دوره جنگ با عراق مجبور شود جام زهر را بنوشد، به عنوان نوشداروی پس از مرگ سهراب بوده و نمی تواند گره گشای باشد. مذهب و مواجهه با جهان گرایی سرمایه داری از موضع واپس گرایانه دویپایه هستی ایدئوژیک و سیاسی رژیم جمهوری اسلامی را تشکیل می دهد که با از دست دادن آن، جمهوری اسلامی تکیه گاه، هویت وجودی و هستی شناسانه خود را نیز از دست می دهد. و از آن جا که تغییر سیاست خارجی در شرایط کنونی، مستلزم تغییر رادیکال در جهت گیری های سیاست داخلی و خارجی نظام کنونی حاکم بر ایران است، لاجرم آن تغییرات و مانورهای کم دامنه ای که رژیم امیدوار است به مدد آن ها به دفع خطر خارجی مبادرت ورزد، هیچ کدام نمی تواند از چنان دامنه ای برخوردار شود که سمت و سوی سیاست خارجی ایران را دگرگون سازد.

خلاصه آن که سیاست تنش زدائی و عادی سازی رابطه با جهان بیرون دچار همان سرنوشتی شده است که اصلاحات در داخل دچار آن شده است. معنای این حکم آنست که در نظام حاکم بر ایران حتی برای تحقق مطالباتی چون برقراری مناسبات عادی با سایر کشورهای جهان، که واجد هیچ عنصر انقلابی هم نیست، باید از نظام حاکم فراتر رفت و نه این که آن را از رژیم اسلامی طلب کرد.

هدف آمریکا:

بی گمان با تهاجم و لشکرکشی محتمل دولت آمریکا به عراق و تقویت نفوذ آن در این منطقه حساس، تحولات مهمی در ژئوپلیتیک منطقه استقرار جمهوری اسلامی به وجود خواهد آمد. حلقه محاصره به دور ایران تنگ تر شده و تحت تأثیر آن سیاست کشورهای منطقه نسبت به جمهوری اسلامی دچار تغییرات نامساعد بازم بیش تری خواهد شد. بنابراین برخی مانورهای تاکتیکی که اخیراً دولت آمریکا در رابطه با رژیم ایران به عمل آورده است، مانند انتقادی که جرج بوش در سخنرانی خود در سازمان ملل در مورد حمله دولت عراق به ایران که موجب شروع جنگ طولانی بین این دو کشور گردید و انتقاد از عملیات تروریستی سازمان مجاهدین خلق به عمل آورد، منافی ارزیابی فوق نبوده و هم چون مقطع حمله به افغانستان، باید آن را مانورهایی در پیوند با ضرورت تمرکز روی مسأله عراق بشمار آورد. اگر این گونه اقدامات را در کنار هدف های استراتژیکی و مقاصد بلندمدت تر دولت آمریکا و نیز اقداماتی چون تحریم اخیر چندین شرکت چینی و روسی که از نظر دولت آمریکا وارد مناسبات اقتصادی نامطلوبی با دولت ایران شده اند قرار دهیم و اگر آن را هم راه به مرحله عمل در آوردن عبور خط لوله نفتی از خاک افغانستان و یا وارد کردن فشار به دولت ترکیه جهت قطع عبور گاز ایران از خاک خود و یا ادعاهای مکرر وزیر دفاع آمریکا و دیگر مقامات این کشور در مورد پناه دادن رژیم ایران به نیروهای القاعده و ... قرار دهیم آن وقت تصویر واقعی تری از سیاست عمومی دولت آمریکا نسبت به ایران به دست خواهیم آورد.

اما در همان حال باید اضافه کرد وقتی که گفته می شود حضور دولت آمریکا در کنار مرزهای غربی - در صورتی که حمله به عراق صورت بگیرد - خود به خود و به طور اجتناب ناپذیر تمرکز بر روی محور دیگر شر، یعنی تمرکز ایران را در دستور کار دولت آمریکا قرار خواهد داد، الزاماً به معنای حمله نظامی مشابه حمله به عراق و یا به افغانستان

نیست. بی تردید شرایط ایران با عراق و افغانستان متفاوت است. از جمله در ایران دولت حاکم درگیردار یک بحران همه جانبه موجودیت است. افکار عمومی به شدت فعال بوده و پنانسیل اعتراضی قوی علیه نظام حاکم وجود دارد و حتی باید اضافه کرد که با توجه به تشابهی که از پاره ای جهات بین رژیم حاکم بر ایران و رژیم سرنگون شده طالبان وجود داشت، بخشی از مردم در توهم نجات کشور به دست نجات دهنده خارجی بسر می‌برند. بدیهی است در چنین شرایطی وقتی که خود رژیم در بحران همه جانبه‌ای قرار دارد، دغدغه دولت آمریکا بیش از آن که نفس سرنگونی ضربتی و بلاواسطه باشد نقش آفرینی در روندهای مربوط به دولت جای گزین و در راستای منافع استراتژیک خود است. در چنین شرایطی نگرانی دولت آمریکا نه صرفاً تغییر حاکمیت کنونی بلکه بیش از آن ممانعت از شکل‌گیری یک بلوک سیاسی مترقی و پرنفوذ مردمی و سر و سامان دادن به یک حکومت کارگزار و دست‌آموز است. از این رو است که شاهدیم دستگاه‌های تبلیغاتی وابسته به دولت آمریکا سخت درگیردار تأثیرگذاری بر روی افکار عمومی مردم ایران و به دست گرفتن هدایت گفتمان عمومی به سوی هدف‌های مورد نظر خود و مطرح ساختن و سرمایه‌گذاری بر روی نیروهای جای‌گزین-از جمله سلطنت‌طلبان که با توجه به لشکرکشی دولت آمریکا ظاهراً بوی کباب به مشامشان خورده است - می‌باشد. بی تردید دولت آمریکا-همان گونه که نمونه افغانستان نشان داد- صرفاً با یک کارت بازی نکرده و باتوجه به اقتضای شرایط انواع شقوق را در مدنظر خواهد داشت. در عین حال باید اضافه کرد که دولت آمریکا ضمن پیگیری هدف‌های کلان خود، هرگاه فرصتی دست دهد، از چانه زنی با رژیم برای کسب امتیازاتی امتناع نخواهد کرد.

سه گزینه در میان اپوزیسیون:

در برابر تحولات فوق سه گرایش در بین نیروهای اپوزیسیون، که بطور طبیعی بازتابی از خط مشی عمومی آنهاست، مشهود است

الف-سیاست هم سوشدن با بخشی از حاکمیت و پیش برد سیاست تنش زدائی. سیاستی که هنوز شکست اصلاح طلبان را برتافته و در جستجوی نجات آنست. ایده گسترش جبهه اصلاحات مرکب از بخشی از حکومت و نیروهای بیرون از حاکمیت متعلق به همین گرایش است.

ب-سیاستی که با اعلام هم سوئی و هم بستگی با هدف‌های دولت آمریکا و آماده کردن خود برای سوار شدن بر امواج برآمده از اقدامات دولت آمریکا و احیاناً سایر کشورهای غربی، در پی آنست که به مشروطه خود برسد. مدافعان این سیاست برای نیل به هدف خود، بر روحیه و توهمی که احیاناً در برخی لایه‌ها با الگو قرار دادن نمونه افغانستان، نسبت به رهاشدن شدن از شر رژیم تاریک اندیش به دست نیروی خارج وجود دارد، سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

ج-روی کردی که ضمن دفاع از شعار عادی سازی کشور ایران با سایر کشورهای جهان، اتخاذ یک سیاست خارجی متکی بر منافع مردم و مستقل از فشارهای بین‌المللی را درگرو سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از یک سو و مقابله با تهدیدها و تطمیع‌های دولت‌های غربی از دیگر سو می‌داند. ایده تشکیل یک اردوی دموکراتیک مبتنی بر جمهوری خواهی و آزادی و عدالت اجتماعی متعلق به این گرایش است.

